

«فرقه» و اندرزهای تاریخ

«فرقه» و اندرزهای تاریخ

در گفتگوی اختصاصی «خاطرات سیاسی» با عباس جوادی

۷۶ سال پس از غایله آذربایجان و دهه‌ها بعد از تحلیل این رویداد عبرت‌انگیز در ذیل مناسبات قدرت در دوره جنگ سرد و رقابت‌های شوروی سابق و ایالات متحده امریکا، اگر بخواهید زمینه‌های غیر سیاسی و هویتی تشکیل فرقه را بکاوید، چه جایگاهی برای مساله «زبان» و فرهنگ آذربایجان قایل خواهید شد؟

موضوع فرقه را نمی‌توان جدا از اوضاع منطقه و جهان در سال‌های ۱۳۲۰-۲۵، شرایط جنگ جهانی دوم و اشغال آذربایجان از طرف نیروهای ارتش سرخ شوروی به‌درستی درک کرد. اینها را دیگر همه می‌دانند و در گفتگوی قبلی در شماره یازدهم فصلنامه خاطرات سیاسی یادآوری کرده‌ایم. اگر ارتش سرخ آذربایجان را اشغال نکرده بود، فرقه و آن حکومت یکساله به اصطلاح «ملی» هم نمی‌بود. اما شرایط داخلی ایران را هم باید در نظر گرفت؛ اگر ایران دولتی مقتدر و جامعه ایران، توسعه یافته می‌بود، این حادثه پیش نمی‌آمد. اما ایران به‌خصوص در اثر جنگ، فقیر و ناتوان شده بود. قبلا، یعنی در دوره قاجار هم فقیر و ناتوان و غرق فساد و ناکارآمدی بود. با دوره رضاشاه، اوضاع تا حدی جمع و جور شد؛ اما بی‌پولی و فساد، اگرچه به اندازه دوره قاجار نبود، اما آن قدر بود که مردم نسبت به آنچه در کشورشان می‌گذرد، تا اندازه زیادی بی تفاوت شوند.

در آن مصاحبه قبلی هم گفته بودیم که تمام برنامه ریزی، تأمین مالی و سازماندهی و حتی انتخاب نام «فرقه دموکرات»، تاریخ تأسیس و اهداف آن دقیقا کار رهبری شوروی و شخص استالین و دبیر حزب کمونیست آذربایجان شوروی با قروف بود. بعد از افشا شدن مدارک سری حزب کمونیست شوروی، دیگر آن تبلیغات کمونیستی که مردم به اصطلاح انقلاب کردند، نقش برآب شد. هدف در صورت امکان جدا کردن آذربایجان از ایران و وصل نمودن آن به اتحاد شوروی و شاید همین آذربایجان شوروی بود. محور اصلی تبلیغات فرقه (باز به دستور حزب کمونیست و خود استالین، که این هم مستند است) «موضوع زبان مادری» بود. گویا باید زبان همه اقوام ایرانی منطقه از ترک و کرد و ارمنی و آسوری و گیلکی رسمی شود و رسمیت و اعتبار زبان مملکت یعنی فارسی از

میان برداشته شود. اصل تبلیغات بر این بود که می‌خواهند زبان ما را «بُریده» و زبان دیگری یعنی فارسی را به زور به ما تحمیل کرده و نگذارند مردم دو سوی ارس که یک زبان دارند، متحد شوند و زبان خودشان را به کار ببرند.

سوءاستفاده سیاسی و ابزاری از موضوع حقوق زبان مادری مردم از طرف دولت‌های متخاصم خارجی تا حدّی در دوره جنگ جهانی اول که آذربایجان چند بار از طرف روسیه تزاری و سپس ارتش در حال شکست عثمانی اشغال شد، انجام یافته بود. جالب است که این موضوع چهار صد سال قبل از آن در دوره تشنج میان دولت‌های صفوی و عثمانی اصلاً مطرح نبود. اما در جنگ اول نه از سوی روسیه بلکه تا حدّی از طرف ترک‌های عثمانی مورد استفاده ابزاری قرار گرفت. اما در جنگ دوم این کار از طرف شوروی و با جریان فرقه به صورت جدایی عملی آذربایجان از ایران (که آن هم فقط در سایه ارتش اشغالگر شوروی ممکن بود) به اوج خود رسید.

اگر همراهی مردم تبریز و آذربایجان را با فرقه، محصول دلشکستگی جمعی ایشان بدانیم آیا این دلخوری هنوز هم ادامه دارد و هنوز هم می‌توان از این حربه برای ایجاد شکاف بین دولت و ملت استفاده کرد؟ من فکر نمی‌کنم مردم آذربایجان در آن دوره برای این موضوع که از طرف فرقه تبلیغات می‌شد، اهمیت چندانی قائل بوده باشند، اما بدون شک مردم با وجود همه جوانب دیگری که در رژیم جدید نمی‌پسندیدند، خوششان می‌آمد که می‌توانند در ادارات و مدارس به ترکی صحبت کنند یا بخوانند و بنویسند. البته این یکسال حکومت با هزار مشکل و کمبود همراه بود. کتاب درسی و معلم و ماشین چاپ و ویراستار کتاب و روزنامه به ترکی نبود و روس‌ها با کمال میل همه اینها را از باکو به تبریز می‌فرستادند. ضمناً ترکی آنها به شدت آمیخته با روسی و طرز صحبتی بود که برای مردم ما ناآشنا بود و از طرف دیگر همه این فعالیت‌های به اصطلاح «فرهنگی» مستقیم و به طور علنی به اهداف حزب کمونیست و دوام اشغال شوروی خدمت می‌کرد. امروزه، هم وضع ایران و هم کشورهای منطقه تغییر یافته، اما نیت سوء استفاده از موضوع حقوق زبان مادری از بین نرفته است. یک علت آن به نظر من در این است که در نظر مردم، چه مردم خود ایران و چه مردم جمهوری آذربایجان و ترکیه یا دیگر کشورهای منطقه، برخلاف پنجاه سال پیش، ایران کشور فقیر، ناتوان، از نظر منطقه‌ای و بین‌المللی فاقد دوستان و متحدان توانمند و دموکراتیک شده است. نه فقط ارزش ایران، بلکه اعتبار ایران و ایرانی در دنیا به درجه‌ای نازل شده که در تاریخ ما نظیری ندارد. با این‌همه، به نظر من هنوز هم موضوع حقوق زبان مادری برای مردم آذربایجان اولویت چندانی در مقایسه با

وضع مالی، اشتغال، تجارت، تحصیل، بهداشت، رفع یا دستکم تقلیل فساد مالی و اداری و دیگر تبعیضهای اجتماعی ندارد. اما متأسفانه در چنین وضع اسفباری که ایران گرفتار آن شده، سوء استفاده ابزاری از هر چیز برای دشمنان و بدخواهان ایران آسان تر از گذشته شده است. اگر ایران کشوری قدرتمند، مرفه، دموکراتیک با مناسبات دوستانه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با همه کشورهای همسایه و دنیا می بود، موضوع زبان مادری اهمیتی که امروزه به نظر میرسد که پیدا کرده است نمی یافت. بر عکس، اگر ایران قدرتمند، ثروتمند و دموکراتیک می بود همه در آن صورت میخواستند روابط خوبی با ما داشته باشند و این یا آن موضوع را بهانه حمله و تضعیف ایران قرار نمی دادند.

مقصر اصلی در این زمینه کیست؟ دولت ها یا ملت ها؟ این البته جنبه سیاسی مسأله است. اما از نظر حقوق فرهنگی خود مردم آذربایجان و دیگر مردمان غیر فارسیزبان هم چیزی طبیعی هست که هر دانش آموز باید حق داشته باشد خواندن و نوشتن زبان مادری یا پدری یا هر زبان دیگری را که می خواهد، در چهارچوب امکانات، یاد بگیرد. این را باید تاکید کرد: در چهار چوب امکانات دولت و ادارات آموزش و پرورش یعنی وجود معلم، کتاب و بودجه لازم و به شرط تمایل والدین دانش آموزان. نبودن این حق یا طول دادن اجرای آن به بهانه های مختلف و از جمله موضوع سوء استفاده های سیاسی گروه های تجزیه طلب، اگرچه برای من قابل فهم است، اما به خصوص در این دنیای قرن بیست و یکم قابل قبول نیست. آن سیاست رد آموزش زبان های اقوام را رضا شاه در ایران و به طور همزمان آتاترک در ترکیه به عنوان بخشی از پروژه ساختن ملتی واحد و منسجم با ارتش، نیروی انتظامی، دادگستری، آموزش و پرورش، مالیات و زبان وحتى پوششی واحد و مشترک، شروع کردند و هر دوی آنها هم تا حدی در این راه موفق شدند، اگرچه کار آنها نیمه تمام ماند. اما جریان های تجزیه طلب کُرد در ترکیه نشان می دهد که این اقدامات به تنهایی و بدون اجرای اصلاحات داخلی به ویژه از نظر دموکراتیک شدن دولت و جامعه نتیجه چندانی نخواهد داشت. در جریان فرقه دموکرات هم در آذربایجان تمامی کسانی که کم یا زیاد با فرقه هم آوا شدند، تجزیه طلب یا دشمن و بدخواه ایران نبودند. اولاً هرکسی زبان مادری خود را دوست دارد. البته ما زبان رسمی و کتبی کشورمان، یعنی فارسی، را هم دوست داریم و به آن افتخار می کنیم. اما طبیعی است که مردم حتی اگر در دلشان مخالف فرقه بودند، احتمالاً برای بسیاری شان احساس خیلی دلنشینی هم بود که قرار است خواندن و نوشتن زبان روزمره و مادری خود را یاد بگیرند. دیگر تحقیر لهجه فارسی و غیره هم که

محلی از اعراب نداشت. حکومت هم اگر اینها را تامین کند، چه عیبی دارد؟ ثانیاً بخاطر فقر و عقبماندگی اقتصادی و اجتماعی کل مملکت، مردم دچار بیخبری از محیط خود و بی‌تفاوتی بودند. دیدیم که وقتی هم که فرقه به کمک روسها آمد و قدرت را در کل استان گرفت، نه چندان هلهله‌ای به راه افتاد و نه وقتی بعد از توافق ایران و شوروی رهبران فرقه از ایران گریختند، کسی پشت سر آنان ننالید. از طرف دیگر احتمالاً بسیاری آدم‌ها هم از دانشگاه و رادیو و بیمارستانی که شوروی‌ها به عنوان «کمک بلا عوض»! در تبریز ساختند راضی بودند، بدون این‌که بدانند که این به اصطلاح اصلاحات، قرار است برای خود آنها و همه مردم به چه قیمتی تمام شود. طبعاً بزودی آن امیدها هم با گذشت چند ماه تبدیل به ناامیدی و سرخوردگی گردید. بازخوانی غایله آذربایجان و فرقه دموکرات آذربایجان چه نکات عبرت آموزی برای امروز ایران و ایرانیان دارد؟

باز برگشتیم به جنبه اجتماعی و سیاسی مسأله. اما من جنبه حقوق بشری موضوع را هم عرض کردم. چرا نباید یک ترک زبان در ایران یا یک کُرد زبان در ترکیه حق آموزش خواندن و نوشتن زبان مادری خود را نداشته باشد؟ در دنیا چیزی تا این اندازه طبیعی و بدیهی وجود ندارد. این دیگر کار دولت و مسئولیت شخصی افراد است که نگذارند دولت یا گروه‌های مخاصم، سوءاستفاده کنند و موضوع حق آموزش زبان مادری را به‌صورت ابزاری برای اهداف و اغراض سیاسی خود در آورند.

به نظر شخصی من شاید ممکن باشد مانند بسیاری از کشورهای پیشرفته دنیا، مانند آلمان و فرانسه عمل کرد. در بسیاری کشورهای بزرگ و قدیمی دنیا که سنت دولت داری قوی و کهنی دارند، در کنار زبان رسمی و مشترک کشور، زبان مادری هم ممکن است. طبق این مدل، مثلاً در ایران، فارسی باید همچنان (و مصرانه) زبان رسمی، کتبی، و مشترک همه اجزا و اقوام ملت واحد ایران باقی بماند؛ هر دانش آموز مجاز باشد که در صورت وجود همه امکانات فنی و مالی و تمایل والدین، با سه، چهار ساعت درس در هفته خواندن و نوشتن به زبان مادری یا پدری خود را بیاموزد. طبیعی است که این اقدام باید با دقت و آمادگی درستی انجام گیرد تا ما مجبور نشویم کتاب و معلم از ترکیه یا جمهوری آذربایجان وارد کنیم یا به آنها آن نوع ترکی‌ها را یاد بدهیم که برای اکثر مردم آذربایجان ایران نا آشنا و نا مانوس است.

من بیش از پنجاه سال است که در خارج زندگی می‌کنم و شاید جوانب مثبت و منفی این طرح و نیّت و احساسات مردم ترک‌زبان در آذربایجان را نمی‌توانم با دقت لازم تحلیل کنم؛ اما روابط زیادی با ایرانیان

داخل کشور دارم. من می‌شنوم که امروزه آذربایجانی‌های ایران که اکثریت بزرگ آنان از ته دل ایران‌دوست و آزادی‌خواه هستند. از پنجاه سال پیش از ناتوانی در خواندن و نوشتن و کاربرد زبان مادری خود یعنی ترکی آذری ایران احساس رنج و دلشکستگی می‌کنند. از صحبت در ملاء عام به فارسی و با لهجه ترکی احساس شرم می‌کنند. اقشار و تعداد آذربایجانی‌هایی که در دل خود آرزوی آموزش زبان ترکی دارند، بیشتر از سی، چهل سال پیش است. بسیاری امروز می‌خواهند اقلا ترکیه یا باکو را بیاموزند و اگر هم نمی‌توانند به اروپا و آمریکا مهاجرت کنند، دست کم به سرمایه‌گذاری و زندگی در ترکیه بی‌تمایل نیستند. بیشک این پدیده و تغییر در احساسات مردم (اگر راست باشد) متأسفانه با روند به‌شدت نزولی اقتصاد و افزایش فساد و بی‌عدالتی اجتماعی در ایران رابطه دارد. طبعاً موضوع زبان مادری دلیل اصلی چنین احساسات نیست، اما به زخم مردم یک مشت نمک هم می‌پاشد و بهانه به دست دشمنان می‌دهد. از سوی دیگر می‌بینم که دولت‌های ایران هم مانند دولت‌های ترکیه ظاهراً هنوز صمیمانه به این تصمیم نرسیده‌اند که باید در زمینه آموزش زبان مادری در مدارس و دانشگاه‌های کشورچنین برنامه‌ای یا برنامه معتدل مشابهی در دستور کار قرارگیرد. کسی هم علنی فاش نمی‌کند که از نظر دولت جوانب مثبت و منفی آن را در چه می‌بینند و چرا چنین برنامه‌ای را که در نهایت به نفع آرامش و صلح و همزیستی مردم است، هر بار که بحث آن پیش می‌آید به بعد موکول می‌نمایند و به مشکلات راه اشاره می‌کنند. به نظرم مسؤولان امور، تاکنون بیش از حد دودلی کرده‌اند و هنوز نمی‌دانند چه باید بکنند، زیرا از عواقب آن در هراس هستند. شاید اگرمن هم جزو مسؤولان چنین اصلاحاتی می‌بودم، در رابطه با احتمال سوءاستفاده بدخواهان ایران و ایرانیت دچار تردید می‌شدم. اما آیا اگر این کار انجام نگیرد، اوضاع این کشور از این بهتر خواهد شد؟ به نظرم نه. اگر دانش‌آموزان چند ساعت درس زبان مادری بخوانند و حتی عناصر و گروه‌های بدخواه و مخرب از آن سوءاستفاده سیاسی کنند، آیا دولت آن قدر ضعیف است که با این چند ساعت درس، متزلزل‌تر از این شود یا فاجعه‌ای به بار آید؟ به نظرم نه. در نهایت این دولت است که مسؤولیت دفاع از کشور و تأمین خواست‌های اساسی و برحق این ملت را برعهده دارد. بیشک بقای ما به عنوان ملت، ملتی که با وجود فرازها و فرودهای فراوان بیش از ۲۷۰۰ سال دوام آورده به نخی مانند آموزش چند ساعت درس زبان مادری وابسته نیست. زبان مادری یکی از ده‌ها عاملی است که می‌تواند وحدت ملی ما را تحکیم بخشد یا تضعیف کند، به‌خصوص اگر طوری که در نمونه فرقه دموکرات دیدیم، عوامل خارجی بخواهند از این نقطه ضعف استفاده کنند که عجیب خواهد

بود اگر این کار را نکنند.

چه توصیه ای برای حاکمیت در ایران برای جلوگیری از تکرار واقعه فرقه دموکرات آذربایجان دارید؟

همچنان که گفتم، ما اگر کشور و ملتی قدرتمند، ثروتمند و آزاد می‌بودیم، اصلاً نیازی به این بحث‌ها نمی‌داشتیم. در آن صورت حتی دیگران می‌خواستند از ما یاد بگیرند و با ما رابطه خوب داشته باشند، تا همه ما با دیگر ملت‌ها و کشورهای همسایه و دنیا در صلح و صفا زندگی کنیم و زندگی و رفاه همه پیشرفت کند. اما درس شخصی من از مطالعه تاریخ در عین حال این هم هست که داشتن چند هزار سال پیشینه و تاریخ تمدن، هیچ هم قرار نیست کشورهای را که در عقب ماندگی از قافله تمدن پافشاری می‌کنند، از زوال و تکه پاره شدن، فقر، گرسنگی و مهاجرت به سرزمین‌های دیگر باز دارد. تجربه بابل در عراق همسایه یا کمی دورتر مصر را ببینید. نمی‌خواهم بدبینی را اشاعه دهم. ما چندین و چند بار از این قبیل بحران‌ها سرفراز بیرون آمده ایم. امیدوارم این بار هم چنین خواهد شد، به شرطی که خودمان دست به کار شویم و عیب را نه همیشه در دیگران، بلکه در درجه اول در خودمان جستجو کنیم.